

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

آخوند در جواب از اشکال قبل گفتند که کثرت استعمال مشتقات به لحاظ حال انقضاء است. از این بیان، اشکال دیگری بوجود می‌آید که:

إن قلت: شما - مرحوم آخوند - از يك طرف می‌گویید مشتق، حقیقت در خصوص متلبس است، و از طرف دیگر در جواب این اشکال می‌گویید که مشتق غالباً در حال انقضاء استعمال می‌شود؛ پس لازمه حرف شما این است که استعمال مشتق غالباً در معنای مجازی‌اش می‌باشد، و این دو اشکال دارد:

اولاً بعید است که مشتق غالباً در منقضی استعمال می‌شود.

و ثانیاً با حکمت وضع سازگاری ندارد. حکمت وضع آن است که واضع يك لفظی را برای آن معانی مورد احتیاج وضع کند. اگر می‌گویید مشتق، غالباً در منقضی استعمال می‌شود پس معنایش این است که آنچه که بیشتر مورد نیاز است استعمال مشتق در منقضی است؛ پس چرا واضع، مشتق را در خصوص متلبس وضع کرد؟

قلت: مرحوم آخوند می‌فرماید: شاید بعضی‌ها يك جواب از این اشکال بدهند که آن جواب به نظر ما صحیح نیست.

بعضی‌ها جواب داده‌اند که اکثر محاورات و مکالمات بین مردم، مجازی است. وقتی که اکثر مکالمات، مجازی شد مانعی ندارد که بگوییم: مشتق هم غالباً در معنای مجازی‌اش استعمال می‌شود.

آخوند می‌گوید: این اولاً برای ما قابل قبول نیست و نیاز به بررسی دارد و يك ادعای صرف است که بگوییم اکثر محاورات، مجازات است.

و بر فرض که صحیح باشد، شما معنای این را که می‌گویند: «اکثر محاورات، مجازات است» نفهمیدید؛ و مراد آنها این است که تعداد معانی مجازی نسبت به معانی حقیقه زیاد است. ولی مراد این نیست که بگوییم اگر يك لفظی، يك معنای حقیقی و يك معنای مجازی داشت، استعمال لفظ در معنای مجازی‌اش بیش از استعمال آن لفظ در معنای حقیقی‌اش باشد. بلکه ممکن است در مورد نادرى يك لفظ در معنای مجازی‌اش بیشتر از معنای حقیقی‌اش استعمال شود.

خلاصه این‌که اگر کسی این اشکال را از این راه جواب بدهد ما نمی‌پسندیم و این جواب، صحیح نیست. سپس با کلمه فافهم اشاره به این مطلب دارند که اگر مخالفت با حکمت وضع جایز نباشد، فرقی بین این دو مورد نادر و سایر موارد نیست و باید در هیچ موردی جایز نباشد.

بعد آخوند خودشان جواب به اشکال می‌دهند: اینکه شما - مستشکل - ادّعی بُعد کرده و گفتید: هذا بعيدٌ، صرف استبعاد، ضرری به ادله ما وارد نمی‌کند و اگر گفتیم که غالب استعمالات مشتق در منقضی است که این در مبنای ما که مشتق را در حقیقت در متلبس می‌دانیم، مجاز است؛ صرف استبعاد شما ضرری نمی‌کند.

با قطع نظر از این مطلب: اگر، استعمال مشتق در ما انقضی به لحاظ حال تلبس ممکن نبود این اشکال شما جلوی نظریه ما را می‌گرفت، یعنی: اگر بگوییم: مشتق غالباً در منقضی استعمال می‌شود و حالا هم که در منقضی استعمال شده است امکان اراده به لحاظ حال تلبس نیست اینجا نظریه ما مخدوش می‌شود. اگر امکان این وجود نداشت که متکلم زمان نسبت و زمان تلبس را در کلام خودش متحد کند - مثل اینکه کسی قبلاً ضارب بوده است و الآن به همان لحاظ زمان تلبس به او ضارب گفته می‌شود - ، مبنای ما که حقیقت بودن مشتق در متلبس است مخدوش می‌شد؛ زیرا از يك طرف می‌گوییم که مشتق غالباً در منقضی استعمال می‌شود و از طرف دیگر اگر امکان اراده آن موارد کثیر الاستعمال به لحاظ حال تلبس نباشد، مبنای ما در مشتق مخدوش شده و به حکمت وضع هم لطمه می‌خورد.

اما در تمام مواردی که مشتق در منقضی استعمال می‌شود امکان اراده آن نسبت به حال تلبس هم وجود دارد. حالا که امکان چنین اراده‌ای وجود دارد لذا آن مبنای ما که مشتق حقیقت در متلبس است از بین نمی‌رود.

به عبارت دیگر، آخوند می‌فرماید در تمام این موارد کثیره استعمال، حال تلبس را مردم و استعمال‌کنندگان لحاظ می‌کنند، مثلاً در جازء الضارب اراده می‌کند جاء الذی کان ضارباً و از این مطلب کشف می‌کنیم مشتق حقیقه در خصوص متلبس است؛ زیرا اگر حقیقت در اعم بود، در این موارد استعمال نیاز به لحاظ حالس تلبس نبود، بلکه استعمال نسبت به هر دو حال از باب تطبیق بر مورد و مصادیق حقیقی است. و عبارت: ضرورة انه لو کان للأعم لصح استعماله بلحاظ کله الحالین به همین مطلب اشاره دارد؛ یعنی اگر مشتق برای اعم وضع شده باشد، لازم نبود که مردم در چنین مواردی از استعمال، حال متلبس را لحاظ کنند، چون نیازی به این لحاظ نیست، در حالی که در واقع مردم چنین لحاظی را دارند.

مستشکل می‌خواست بگوید: اگر مشتق کثیراً در منقضی استعمال شود، مجاز می‌شود؛ و شما هم قبول دارید که کثیراً در منقضی استعمال می‌شود، پس باید کاری کنیم که مجاز نشود.

آخوند می‌گوید: این بعید نیست و راهی که طی کردیم به این که امکان اراده به لحاظ حال تلبس در تمام این موارد غالبه وجود دارد برای حلّ این مشکل است، پس منافاتی با حکمت وضع ندارد.

آخوند به این‌جا که می‌رسد يك توهّمی را دفع می‌کند.

توهّم این است که شما از يك طرف گفتید که آنچه که از مشتق تبادر می‌کند، حال تلبس است و در این جواب اخیر خود گفتید که ما در تمام این موارد که کثرت استعمال دارد می‌توانیم مشتق را به لحاظ حال تلبس حمل کنیم. و از طرف دیگر در جواب اشکال اول در مسئله انسباق اطلاقی گفتید که کثرت استعمال به لحاظ حال انقضاء است.

متوهم می‌گوید: این جواب شما از اشکال دوم با آن جوابتان از اشکال اول قابل جمع نیست و دارای تنافی است. شما در جواب از اشکال دوم گفتید: استعمالات کثیره را بر حال تلبس حمل می‌کنیم تا حکمت وضع لغو نشود و گرفتار مجازیت نشویم. از طرف دیگر در جواب از اشکال اول گفتید: کثرت استعمال به لحاظ حال انقضاء است.

مرحوم حکیم در حقائق الاصول می‌گوید: آخوند با این عبارت - یعنی: وبالجمله: کثرة الاستعمال فی حال الانقضاء يمنع عن

دعویٰ انسباق خصوص حال التلبّس من الاطلاق - در مقام دفع يك توهّم است و با «بالجمله» جواب از توهّم می‌گویند به این که: این‌جا که استعمالات کثیره، را حمل بر حال تلبّس می‌کنیم، از این جهت است که وضع را برای حال تلبّس می‌دانیم، یعنی: چون‌که موضوع‌له را خصوص حال تلبّس می‌دانیم، حالا که 100 تا استعمال داریم، امر دایر است که این استعمالات را بر حال انقضاء حمل کنیم تا مجاز لازم آید یا بر حال تلبّس حمل کنیم تا حقیقت لازم آید. و اذا دار الامر بين المجاز والحقيقة، باید حمل بر حقیقت کنیم.

و لذا این‌که در این جواب گفتیم استعمالات کثیره را بر حال تلبّس حمل می‌کنیم، به این جهت است که وضع، برای حال تلبّس است؛ ولی آن‌جا که در جواب اشکال اوّل گفتیم که استعمالات کثیره در منقضی است، به اعتبار انسباق اطلاقی است، نه مسئله وضع.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين